

ماهنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نشر فارسی (بهار ادب)

علمی^۱

سال سیزدهم - شماره یک - فروردین ۱۳۹۹ - شماره پیاپی ۴۷

بررسی داستان «بوف کور» بر اساس نظریه تعارض

(صفحه ۲۸۳-۳۰۱)

مهديه کوهپایي^۲، کامران پاشايي فخري^۳ (نویسنده مسئول)،

پروانه عادل زاده^۴

تاریخ دریافت و پذیرش: بهار ۱۳۹۸

چکیده

انسان نزد خداوند و در عالم هستی به عنوان اشرف مخلوقات با کرامت آفریده شده است. از جمله ویژگیهای بارز انسانی با همه تفاوت‌های فردی، میل به زندگی جمعی است و به این سبب از آغاز آفرینش، انسانها کوشیده‌اند، شرایطی فراهم کنند تا با آرامش در کنار هم به حیات خود ادامه دهند، اما تاریخ حیات بشر، گواهی میدهد که این تعاملات، همواره به صورت مسالمت آمیز نبوده و با تضادهایی همراه است. با مذاقه در متون گهربار ادبیات غنی هر کشوری، این گونه‌گونی‌ها بیشتر نمود دارد. ادبیات معاصر ایران، به خصوص آثار صادق هدایت، مشحون از این تضادهاست. چرایی تضادهای تبیین شده در داستان «بوف کور» و مکانیسمهای دفاعی گوناگون آن در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است. عمده شکل بروز این تعارضات، از عوامل متعددی چون فرافکنی، دلیل تراشی، بازگشت، جابجایی، خواب و رویا و بیماریهای روحی و روانی شخصیت داستان نشأت گرفته است. وجود همین افسردگی و اضطراب‌های روانی درون فردی، در سبک داستان و رشد و شکوفایی ادبی تاریک این اثر تاثیر بسزایی داشته است. نویسنده در ایجاد فضای وهم‌آلود وحشتناک در ذهن خواننده بهترین تعارض را انتخاب کرده و با استفاده از مولفه‌های مناسب از مکانیسمهای دفاعی در پرداخت داستان به سمت یک حس رخوت و ترس به هدف خود دست یافته است، با وجود گذشت سالها از تحریر این داستان، هنوز برای خواننده فضای تاریک آن تازه و بدیع میباشد.

کلید واژه ها: صادق هدایت، بوف کور، مکانیسم دفاعی، تعارض درون فردی.

۱- از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم، تمام مجلات علمی پژوهشی کشور به مجلات علمی تغییر نام داده اند.

۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز mahdiehkoop@yahoo.com

۳ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز Pashaiekamran@yahoo.com

۴ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز Adelzadehparvaneh@yahoo.com

Abstract

Man is created with God and in the universe as Ashraf the creatures of dignity. One of the most prominent human traits of all individual differences is the desire for collective life, and since the beginning of creation, human beings have tried to provide conditions to continue living peacefully together, but the history of human life attests that These interactions have not always been peaceful and accompanied by contradictions. By looking at the rich literature of the rich literature of each country, these sects are more prominent. Contemporary Iranian literature, especially Sadegh Hedayat's works, is full of contradictions. The reasons for the contradictions explained in the story "The Blind Owl" and its various defense mechanisms are examined in this study. Most of these conflicts originate from a variety of factors such as trafficking, rationale, return, relocation, sleep and dream, and the mental illness of the protagonist. The same effect of depression and internalized psychological anxiety on storytelling and dark literary development had a profound effect. The author has chosen the best contrast in creating a terrifying illusory atmosphere in the reader's mind and has achieved his goal by using appropriate components of defense mechanisms to move the story towards a sense of loneliness and fear, despite years of writing. This story is still fresh and exquisite for the reader of the dark space.

Keyword: Sadegh Hedayat, blind owl, defense mechanism, interpersonal conflict.

مقدمه

در عصر کنونی شناخت ویژگیهای شخصیتی افراد در بسیاری از موقعیتهای زندگی ضرورت اجتناب ناپذیر است. مطالعات نشان میدهد که تعارض به این دلیل بروز میکند که افراد همیشه در خصوص اهداف، عقاید و موارد مشابه توافق ندارند. از طرف دیگر با توجه به پیچیدگی روزافزون جوامع و تفاوت در اندیشه ها، نگرش و باورهای افراد، تعارض به عنوان جزء جداناپذیر زندگی امروز مطرح است. افراد دارای شیوه های ارتباطی، آرزوها، دیدگاههای سیاسی، مذهبی و نیز پیش زمینه های فرهنگی متفاوت هستند. در جوامع مختلف وجود این گونه تفاوتها منجر به ایجاد تعارض مابین افراد میشود. متون ادبی به عنوان انعطاف پذیرترین سطح دانش جهت انعکاس متنوع و القا آن به ذهن مخاطب، محیطی مطلوب و مناسب برای بروز افکار تازه و خلاقانه در استنباط از مفاهیم است.

اصطلاح تعارض از جمله مفاهیمی است که معانی مختلفی از آن مستفاد میشود. روان شناسان بیشتر به جنبه های روان شناختی آن یعنی تضادهای درونی و جامعه شناسان بیشتر تر به جنبه اجتماعی تعارض یعنی تضادهای میان افراد و گروهها پرداخته اند و علم مدیریت، از تضادهای بین افراد برای ساماندهی سازمانی بهره میبرد.

در بررسی تعارض درون فردی این داستان، به مکانیسمهای دفاعی در درون اثر برمیکوریم که از جنبه روانشناختی قابل مذاقه است. در واقع، نقد روانشناختی اثر لازمه کار پژوهشی حاضر میباشد. نصرالله امامی در این باره مینویسد: «بی آنکه مدعی شویم که تمام جوانب و جنبه های اثر می تواند در پرتو نقد روانشناختی مورد مطالعه قرار گیرد، اما اعتراف میکنیم که نقد روانشناختی قادر است تا بعضی از جوانب و ابعاد اثر را که نقد ادبی در گذشته مورد غفلت قرار میداده است، برای ما تفسیر کند.» (مبانی سازمان و مدیریت، امامی، ص ۱۳۰)

ادبیات غنی فارسی به ویژه داستانهای پربار و پیچیده صادق هدایت را شاید بتوان نمونه بارزی از تضاد میان فردی و درون فردی دانست؛ در این ارتباط تعارضات درون فردی شخصیت اول داستان که با نثری روان نوشته شده است، لذت خواندن اثر ادبی را در خواننده دو چندان میسازد. سوال تحقیق دقیقاً به نوع تعارض به کار رفته در داستان میپردازد و هدایت، با شگرد خارق العاده خود، تعارضات موجود در داستانهایش را طوری به تصویر میکشد که گویی با تمامی مولفه های علم تعارض و مکانیسمهای دفاعی آن، آشنایی کامل داشته است. آمیختگی داستان و تضاد در جامعه ای بسته، جذابیت این داستانها را در ذهن

خواننده، بیشتر میکند و سطح چند بعدی به ایشان این امکان را میدهد که لایه‌های متنوع و پنهان تفکراتش را در نوشته هایش به صورت پنهانی و رمزآلو آشکار سازد.

پژوهش حاضر از نظر بررسی تعارض درون فردی در داستان ادبی «بوف کور» کاملاً نو و بدیع مینماید؛ ضرورت تحقیق ایجاب میکند تا مؤلفه این نوع تضاد را با لحاظ مکانیسمهای دفاعی در داستان «بوف کور» مورد مذاقه قرار دهیم.

تنها منبع موثقی که میتوان به عنوان پیشینه برای تحقیق تعارض در ادبیات نام برد پایان نامه خانم نازیلا یخدان ساز است، با عنوان «تحلیل و بررسی مفاهیم مدیریت تعارض در شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی» در سال ۱۳۹۶ مورد دفاع قرار گرفته و استاد راهنمای ایشان خانم دکتر پروانه عادل زاده بودند. روش کار، پژوهش کتابخانه‌ای و اسنادی است، نخست در مورد مکانیسمهای دفاعی و تعارضات درون فردی با داستان مطرح شده، مطابقت داده شده است و سپس نتیجه گیری از بررسیهای یاد شده، میباشد.

مبانی تحقیق در مورد تعارض

در مورد تعارض چند دیدگاه وجود دارد. دیدگاه سنتی به تعارض به عنوان یک پدیده غیر ضروری و بد مینگرد و آن را با واژه هایی چون بی حرمتی، انهدام و بی منطقی مترادف میدانند. دیدگاه روابط انسانی، تعارض را در تمام گروهها و سازمانها یک رویداد طبیعی میدانند و پذیرش آن را توصیه میکنند. دیدگاه تعامل گرا اعتقاد دارد علاوه بر آن که تعارض نیروی مثبت در گروه است وجود آن برای عملکرد موثر گروه نیز ضرورت دارد.

«تعارض اشکال دیگری نیز دارد، مانند «تعارض میان فردی که زمانی آغاز میشود که یک فرد رفتار فرد دیگر را به هر طریق آزار دهنده، تحریک کننده یا دردسر آفرین مییابد، هم چنین به تعارض درون گروهی و میان گروهی میتوان اشاره کرد که در مورد اول منظور برخوردهای میان برخی از اعضای گروهها یا تیمهای کاری یا بخشهای مختلف سازمان با یکدیگر مد نظر است که میتواند زمینه بنیادی یا احساسی داشته باشد.» (مدیریت رفتار سازمانی، کینیکی و کریتنر، ص ۳۹۲).

افراد با داشتن یک رابطه سالم، احساس پذیرش، درک حمایت، ارزش، اعتماد و اهمیت میکنند و این تامین کننده سلامت روانی و افزایش کارایی و سودمندی افراد است. در چنین فضایی است که تعارض به شکل سازنده آن امکان پذیر میشود. باید این حقیقت را پذیرفت که تعارض جز انکار ناپذیر زندگی میباشد و چاره ای جز پذیرش آن نداریم. البته در این خصوص تکنیکهای متعددی وجود دارد؛ همکاری، مصالحه، رقابت، سازش و اجتناب از

روشهای برخورد با تعارض است که در قالب سه راهبرد راه حل گرا، عدم مقابله و کنترل میتوان نام برد .

«نظریه پردازان رفتار سازمانی، بر اساس معیارهای خود سطوح مختلفی از تعارض را ارائه کرده‌اند ولی همه آنها دربرگیرنده این سطوح است: (۱) شخصی (۲) میان فردی (۳) میان گروهی در بحثهای رفتار سازمانی تأکید بیشتر بر تعارضهای میان فردی و میان گروهی است.» (رفتار سازمانی، مهرروژان و محمد زاده، ص ۳۲۵)

الف) تعارض شخصی یا درون فردی

این نوع تعارض به دو صورت بارز است .

تعارض ناکامی و تعارض هدف

«تعارض درون فردی زمانی رخ میدهد که قبل از این که فرد به هدف مورد نظرش برسد با مانع برخورد کند. این مانع ممکن است آشکار یا پنهان باشد. یک نمونه شرایط ناکامی ممکن است فرد تشنه ای باشد که به آب برسد ولی از دستیابی به مخزن آب منع شود. دیگر منبع معمول تعارض درون فردی ، تعارض هدف میباشد. فرد دارای دو هدف یا بیشتر از آن میباشد. در ناکامی یک انگیزه مفرد قبل از این که هدف تحقق یابد با مانع برخورد میکند در حالی که در تعارض هدف انگیزهای زیاد مانع هم دیگر میشوند. تعارض هدف به صورت های تعارض خواست - خواست (افراد سعی میکنند تا از بین دو هدف جذاب یکی را انتخاب نمایند)، تعارض اجتناب - اجتناب (فرد باید یکی از دو گزینه غیر جذاب و نامطلوب را انتخاب نماید)، تعارض خواست-اجتناب (زمانی روی میدهد که فرد برای دست یابی به هدف هم احساس مثبت و هم احساس منفی دارد.) مشاهده میگردد.» (مبانی سازمان و مدیریت، مقیمی، ص ۱۰)

در تعارض درون فردی، شخص برای ابراز تعارض خود از مکانیسمهای دفاعی استفاده میکند .

انواع مکانیسمهای دفاعی

۱- فرافکنی

فرافکنی شیوه ای است که طی آن فرد افکار و تصورات غیر قابل قبول و اضطراب آور خود را به دیگران نسبت میدهد.

۲- انکار

روش دیگر برای مواجه شدن با تجارب و افکار دردناک، انکار موجودیت آنهاست. گاهی مواقع فرد این باور را به خود راه نمیدهد که یکی از عزیزترین وابستگی‌هایش در گذشته است و در نتیجه، پیوسته چنان رفتار میکند که گویی او هنوز زنده است. معمول‌ترین شکل انکار، که اکثر ما در اغلب موارد به آن توسل می‌جوئیم، خیالبافی و بازی است.

۳- دلیل تراشی

۱- فرد پس از انجام عملی نامطلوب یا تفکری ناشایست، برای فرار از احساس نگرانی، خودکم بینی، اضطراب یا گناه ناشی از آنها با تراشیدن عذرهای کاملاً موجه، عمل خود را درست و منطقی جلوه میدهد.

۴- بازگشت

یکی از روش‌های متداول برای مواجهه با ناکامی و اضطراب و حل آن‌ها این است که انسان از یک شیوه رفتار فرار کند و به رفتاری بگراید که رضایت بخش و مطلوب‌تر است. فرد در بازگشت به مراحل اولیه رشد که مخصوص سنین پائینتر است، باز می‌گردد.

۵- جابجایی

اگر چیزی که تکانه نهاد را ارضا میکند در دسترس نباشد، امکان دارد فرد آن تکانه را با چیز دیگری جابجا کند. برای مثال، کودکانی که از والدین خود نفرت دارند یا بزرگسالانی که از مدیران خود بیزارند، اما به خاطر ترس از تنبیه شدن می‌ترسند. خصومت خود را ابراز کنند، شاید این پرخاشگری را به فرد دیگری جابجا کنند.

۶- دلیل تراشی

انسان پس از یک فکر وحشتناک یا انجام یک عمل نامطلوب، برای فرار از اضطراب و یا گناه ناشی از آنها با تراشیدن دلایل و عذرهای کاملاً موجه عمل خود

را درست و منطقی جلوه میدهد. دلیل تراشی مکانیسمی است که اغلب برای صیانت ذات به کار میرود.

۷- خواب و رویا

۲- محتوای ظاهری خواب همیشه دارای معنای عمیقی است که اگر به تعبیر خواب یا به تداعی آزاد اندیشه‌ها پردازیم میتوانیم آن را درک کنیم. در رویا، احساسات، امیال و آرزوها به صورت تصاویر بصری و سمبلیک جلوه میکنند. رویا تنها زبانی است که به ما اجازه میدهد تا افکار و احساسات غیر قابل قبول خود را به صورت مبدل بیان کنیم. «(مکانیزمهای دفاع روانی، زیگموند فروید، ص ۱۲۰)

۳-

ب) تعارض بین فردی

۴- «دیوید کمرون» تعارض میان فردی را بخش اساسی و فراگیر زندگی سازمانی میداند و معتقد است سازمانهایی که در آن‌ها تضاد کمتری وجود دارد، عموماً در محیطهای رقابتی با شکست مواجه میشوند. تعارض بین فردی تعارضی است که «بین دو یا چند فرد رخ میدهد که دارای ارزشها، آرزوها، سبکهای ارتباطی و دیدگاههای متفاوت هستند.» (مبانی سازمان و مدیریت، مقیمی، ص ۷۸).

۵- علاوه بر جنبه‌های درون فردی تعارض، جنبه‌های میان فردی آن هم در رفتار تعاملانه افراد بسیار مهم میباشد. تعارض بین افراد، تعارضی است که بین دو فرد یا بیشتر بر سر موضوعات مختلف به وجود می‌آید. یکی از دلایل مهم این تعارض، اهداف و روشهایی است که افراد دنبال میکنند و احساس میکنند که این اهداف و عقاید و رفتارهایشان متضاد و مخالف هم است. (مبانی سازمان و مدیریت، مقیمی، ص ۷۹).

خلاصه داستان « بوف کور »

۶- نخستین جلوه‌گری عشق به زن؛ شعاع آفتابی که روشنایی به زندگی‌اش میبخشد، اما گذرنده است و در پرتو آن تنها بدبختیهای راوی آشکار میشود. زن اثیری مظهر عشقی است فنا شونده که حسرت بجا مینهد؛ زیبایی ایده‌آلی است که لحظه‌ای رو مینماید و با بیرحمانه‌ترین واقعیت‌ها زایل میشود. راوی گم‌کرده‌ای دارد: «او با آن اندام اثیری، باریک و مه‌آلود، با آن دو چشم درشت متعجب و درخشان که پشت آن زندگی من آهسته و دردناک میسوخت و میگداخت.... دیگر متعلق به این دنیای پست درنده نیست». او به دنیای ذهنی راوی پیوسته است و بخش عمده‌ای از توفیق هدایت در این رمان سحرانگیز، آفریدن شخصیتی قرار گرفته در مرز رویا و واقعیت و در عین حال باور کردنی، است.

۷- پس از آن واقعه، راوی عزلت‌گزیده و به شراب و افیون پناه برده و به نقاشی روی قلمدان مشغول شده است. خانه‌ی او طرف بیابان است. «خانه‌ای (است) که فقط روی قلمدانهای قدیم ممکن است نقاشی کرده باشند».

۸- همیشه یک درخت سرو میکشیدم که زیرش پیرمردی قوز کرده شبیه جوکیان هندوستان عبا به خودش پیچیده، چنباتمه نشسته و دور سرش شالمه بسته بود و انگشت سبابه دست چپش را به حالت تعجب به لبش گذاشته بود. روبروی او دختری با لباس سیاه بلند خم شده به او گل نیلوفر تعارف میکرد- چون میان آنها یک جوی آب فاصله داشت- آیا این مجلس را من سابقا دیده بوده‌ام یا در خواب به من الهام شده بود؟

۹- در نخستین بخش رمان، که در تاریکی شب میگذرد و فضایی خواب-گونه و شاعرانه دارد، زن چهره‌ای ماورای طبیعی دارد، «مثل یک منظره‌ی رویای افیونی» است. اما درست در لحظه‌ای که زن میخواهد از روی جوی بین خودش و پیرمرد- چهره‌ی بدون صورتک راوی- بپرد، خنده خشک و زنده‌ی پیرمرد، راوی را به جهان واقع پرتاب

میکنند. پیرمرد چون نمودگار سنت پدرسالاری به مرور به کابوسی تبدیل میشود که در آستانه‌ی خوشیهای جوان کمین کرده و اضطراب میپراکند. جدال روحی جوان با پدرسالار - چکیده و بن‌مایه‌ی فرهنگ ایرانی - طرح داستان را میگستراند. جدالی که نهایتاً به چیرگی پدرسالار میانجامد: او موفق می‌شود نقاش جوان را به شکل خودش در بیاورد، یعنی او را بکشد.

۱۰- راوی بعدها روزنی بر دیوار پستو نمیابد و احساس گم‌کردگی و فریب‌خوردگی با او میماند. وقتی جوان بر اثر خنده پیرمرد، به دنیای واقع برمیگردد، میبیند عمو رفته و «لای در اتاق را مثل دهن مرده» باز گذاشته است. در شبی بارانی به جستجوی زن اثری میرود، چون باز می‌گردد در مهی رویاگون او را بر سکوی خانه‌اش میابد. زن به اتاقش می‌آید و روی تخت‌خواب دراز میکشد. اضطرابی که در فضای رمان جاری است، شدت میابد. کابوسی با چنگال آهنینش درون او را میفشرد. راوی از نزدیک شدن به زن میترسد. اما زن مرده است: نشانی از رویاهای برباد رفته راوی مرگ زن اثری به واقع مرگی در روح است. راوی پهلوی زن مرده می‌خوابد و «شب بلند تاریک سرد و بی‌انتها» را در جوار او به سر میبرد. فضای اتاق، فضای ذهن راوی است: تیره و آکنده از کابوسهای آشوبناک. در تلاش برای غلبه بر زن، میکوشد او را در نقشی که می‌کوشد، زنده کند. او که نمی‌خواهد «نقاش مرده‌ها»، نقاش باسماه‌ای روی جلد قلمدان باشد، با هنر - این «محرک قوی زندگی خود» - در جستجوی حفظ زندگی رویاوش است و میکوشد از طریق تصویر کردن چشمها به روح زن پی ببرد - راهی که سال‌ها بعد استاد ماکان نقاش در رمان چشمه‌ایش علوی نیز طی میکند و چون روح چشمها را به اثر هنریش منتقل میکند، میکوشد از تن مرده خلاص شود.

۱۱- صبح فرا میرسد. جوان نقاش جسد زن را قطعه‌قطعه میکند، در چمدان جای میدهد و از خانه بیرون می‌آید. خود را در سرزمینی

غریب و ظالم، بیگانه مییابد. با نگاهی اکسپرسیونیستی به همه‌جا مینگرد: «از پشت ابر ستاره‌ها مثل حدقه چشمهای براقی که از میان خون دلمه شده سیاه بیرون آمده باشد روی زمین را نگاه میکردند». منظره‌ای که بازتابی از احساسهای روحی اوست. او حس میکند با قطعه قطعه کردن زن اثیری، خود را کشته است. او هم قاتل زن است و هم قربانی عشق او. در آخرین نگاه به جسد، زندگی خود را ته چشمهای زن، غرق شده میبیند. پیرمرد خنزر پنزری به کمکش می‌آید. با درشک‌های او برای دفن چمدانی می‌روند که روی سینه‌ی جوان نقاش فشار می‌آورد. او را در زمینی پوشیده از بته‌های نیلوفر خاک میکنند. در همان‌جا کوزه‌ای لعابی از شهر قدیم ری مییابند. پیرمرد آن را به عنوان مزد گورکنی خود برمیدارد. جوان در تاریکی به راه میافتد، گم میشود یا به واقع خود را «گم» میکند تا مراحل «دیگری شدن» را ببیند. هیچ‌جا احساس امنیت و جمعیت خاطر نمیکند. «صدای خنده‌ی خشک زنده‌ی پیرمرد» خلوتش را به هم می‌زند. پیرمرد گلدان را به او میدهد و او را سوار کالسکه میکند. این بار راوی به جای تابوت در کالسکه می‌خوابد (اشاره‌ای دیگر به قربانی شدن او). حس میکند همه‌ی عمر را در تابوتی سیاه گذرانده و «یک نفر پیرمرد قوزی که صورت‌اش را نمی‌دیدم مرا میان مه و سایه‌های گذرنده» گردانده است. به خانه می‌رسد. بر کوزه نقش همان چشم-هایی را میبیند که خود کشیده است. این فضای دوآر به خود رسنده و تکرار شونده در تصاویری که رنگی استعاری مییابند، بازتاب دهنده دوران ذهنی خود راوی است. جوان با نقاش روی کوزه احساس همدردی میکند: شاید «او هم در میان دو چشم درشت سیاه میسوخته و میگداخته - درست مثل من». آنگاه تریاک میکشد و در یک حالت نیمه‌خواب و نیمه اغما فرو میرود: «حس کردم که زندگی من رو به قهقرا میرفت». به گذشته باز میگردد و در پرتگاه بی پایان یک شب جاودانی افکنده میشود.

بررسی تعارض در داستان « بوف کور » صادق هدایت

۱۲- در داستان «بوف کور»، تعارض درون فردی مشهود است و تعارضات درون فردی عمدتاً از بیماریهای روانی نشات میگیرد. برای اجتناب از بیماریهای روان تنی و به منظور جلوگیری از اختلالهای رفتاری، نباید انسان را در حالت تعارض، دل نگرانی و فشار روانی نگهداشت. فشار روانی و استرس باعث استفاده از منابع بدن و تولید انرژی بیشتر از معمول برای بدن میکند. آن چه در این داستان کاملاً نمود پیدا میکند ناز نوع درون فردی میباشد.

۱۳-

۱۴- فرافکنی^۵

۱۵- فرافکنی یعنی تعارض های درونی و انگیزه های خود را بیرون ریختن و آن ها را به طور ناآگاه به دیگران نسبت دادن با مکانیسم فرافکنی، انسان میتواند خود را از آثار غیر قابل تحمل و آزار دهنده تعارضهای درونی خلاص کند. واقعیت این است که در همه ما صفات ناخوشایندی وجود دارد که آنها را حتی از خودمان پنهان میکنیم. به کمک مکانیسم فرافکنی، این صفات ناخوشایند را به دیگران نسبت دهیم تا وجود آن ها در خود را انکار کنیم. فرافکنی در افراد عادی زیاد به چشم میخورد و موجب خطا در قضاوت میشود. برای تعدیل آن لازم است فرد به انتقاد سالم از خود بپردازد. « مکانیسم فرافکنی در بیماران روانی از کنترل شعور آگاه خارج میشود و در هذیان های توهم آمیز اهمیت خاصی پیدا میکند. حد افراط آن در بیماران پارانوئا دیده میشود. بیمار پارانوئا، خودبزرگ بین و بدبین است، دیگران را متهم میکند که به فکر آزار و از بین بردن او هستند. » (مکانیزم های دفاع روانی، زیگموند فروید، ص ۱۲۳)

۵ -Projection

۱۶- «افکار پوچ باشد، ولی از هر حقیقتی بیشتر مرا شکنجه میکند. آیا این مردمی که شبیه من هستند، که ظاهراً احتیاجات و هوا و هوس مرا دارند برای گول زدن من نیستند؟ آیا یک مشت سایه نیستند که فقط برای مسخره کردن و گول زدن من به وجود آمده‌اند؟ آیا آنچه که حس میکنم، میبینم و میسنجم سرتاسر موهوم نیست که با حقیقت خیلی فرق دارد؟» (بوف کور، صادق هدایت: ص ۳ و ۲)

۱۷- شخصیت داستان، انسانها را سایه‌هایی میداند که به تمسخر او میپردازند که او را از حقیقت دور میکند. او مشکل را در داخل ذهن بیمار خود جستجو نمیکند و با فرافکنی دیگران را مقصر قلمداد میکند. بیماران پارانویا، استهزا را مشکل اساسی در زندگی خود میدانند کما این که در داستان «داود گوژپشت» هم دلیل تنهایی و پناه بردن داود به حیوانی مرده فقط استهزاست بر دوش خود حس میکند و تقصیر را به معمار کج سلیقه نسبت میدهد.

۱۸- «در این دنیای پست یا عشق او را میخواستم یا عشق هیچ کس را آیا ممکن بود کس دیگری در من تاثیر بکند؟ ولی خنده خشک و زنده پیرمرد - این خنده مشئوم - رابطه میان ما را از هم پاره کرد..» (همان: ص ۱۰)

۱۹- شخصیت داستان، تمام نیرویش را برای جذب عشق در داستان جمع میکند و چون نمیتواند در رابطه خود و معشوق بماند، تمسخر پیرمرد را موثر میداند که جلوی ارتباط او را میگیرد، حتی عشق و نگاه زیبا به معشوق را به عادت تریاک مانند نسبت میدهد که او را وادار میکند به دنبال یک عشق واهی رهسپار شود.

«نمیدانم چرا میخواستم و اصرار داشتم که جوی آب، درخت سرو، و بته گل نیلوفر را پیدا بکنم؟ همان طوری که به تریاک عادت کرده بودم، همان طور به این گردش عادت داشتم، مثل این که نیرویی مرا به این کار وادار میکرد..» (همان: ص ۱۲)

«میان چهاردیواری که اطاق مرا تشکیل میدهد و حصارى که دور زندگى و افکار من کشیده شده زندگى من مثل شمع خرده خرده آب میشود - نه، اشتباه میکنم - مثل یک کُندۀ هیزم تر است که گوشۀ دیگران افتاده و به آتش هیزم های دیگر برشته و زغال شده، ولی نه سوخته است و نه تر و تازه مانده، فقط از دود و دم دیگران خفه شده» (همان: ص ۲۴)

« این همان کسی بود که تمام زندگى مرا زهرآلود کرده بود یا اصلا زندگى من مستعد بود که زهرآلود بشود و من به جز زندگى زهرآلود زندگى دیگری را نمیتوانستم داشته باشم. حالا این جا در اطاقم تن و سایه اش را به من داد. روح شکننده و موقت او که هیچ رابطه ای با دنیای زمینیان نداشت از میان لباس سیاه چین نخورده اش آهسته بیرون آمد، از میان جسمی که او را شکنجه میکرد و در دنیای سایه های سرگردان رفت، گویا سایه مرا هم با خودش برد. » (همان: ص ۱۴)

بیمار پارانویا، دیگران را متهم میکند که به فکر آزار و از بین بردن او هستند. نویسنده افکار مبهمی از زهرآلود کردن زندگى خود توسط معشوق میداند و این تفکر او را از انسان ها جدا میکند. نوعی نا آرامی در او ایجاد مینماید و به سایه خود و دیگران نیز شک کند.

۲۰- بازگشت^۶

در برخورد با ناکامیها و دشواریها، گاهی انسان به مکانیسم های دفاعی بازگشت متوسل میشود. « در این مکانیسم، رفتار فرد به مرحله پایین تری که دارای صفات خام و ناپخته است، تنزل میکند و سیر پس روی پیش میگیرد. علت پس روی رفتار این است که قبلا مورد استفاده قرار گرفته و مفید واقع شده است. برای مثال وقتی در خانواده ای کودک جدیدی پا به عرصه وجود میگذارد کودک بزرگ تر چهار دست و پا راه میرود. » (مکانیزم های دفاع روانی، زیگموند فروید، ص ۱۲۴)

در داستان «بوف کور»، نقش اصلی داستان درمواقع زیادی از کودکی خود یا جوانی صحبت به میان میآورد.

« مثل این بود که در بچگی همین صورت را دیده بودم. یک روز سیزده بدر بود، کنار نهر سورن، من با بچه ها سرمامک بازی میکردم، همین صورت به نظرم آمده بود که با صورتهای معمولی دیگر که قد کوتاه و مضحک و بیخطر داشتند، به من ظاهر شده بود، صورتش شبیه همین مرد قصاب روبه روی دریچۀ اطاقم بود. گویا این شخص در زندگى من

دخالت داشته است و او را زیاد دیده بودم! گویا این سایه همزاد من بود و در دایره محدود زندگی من واقع شده بود....» (بوف کور، صادق هدایت، ص ۷۱)

«من آرزو میکردم که بچگی خودم را به یاد بیاورم، اما وقتی که میامد و آن را حس میکردم مثل همان ایام سخت و دردناک بود! سرفه هائی که صدای سرفه یابوهای سیاه لاغر جلو دکان قصابی را می داد، اجبار انداختن خلط و ترس این که مبادا لکه خون در آن پیدا بشود -خون این ماده سیال ولرم و شورمزه که از ته بدن بیرون میاید که شیرۀ زندگی است و ناچار باید قی کرد و تهدید دائمی مرگ که همه افکار او را بدون امید برگشت لگدمال میکند و میگذرد بدون بیم و هراس نبود.» (همان: ص ۷۸)

«سایه آن ها هم مثل ده سال پیش بود -مثل وقتی که بچه بودم. حس کردم که زندگی من همه اش مثل یک سایه سرگردان، سایه های لرزان روی دیوار حمام بی معنی و بی مقصد گذشته است؛ ولی دیگران سنگین، محکم و گردن کلفت بودند. لابد سایه آنها به دیوار عرق کرده حمام پرنرنگتر و بزرگتر میافتاد و تا مدتی اثر خودش را باقی می گذاشت. در صورتی که سایه من خیلی زود پاک میشد.» (همان: ص ۳۶)

بازگشت، دلایلی برای بیرون کشیدن کودک درون میباشد، آنجا که هیولاهای سایه مانند خیال کودکی خود را به یاد میآورد و با بزرگ سالی مقایسه میکند یا برای تمدد اعصاب میخواهد به ایام کودکی برگردد ولی با درد و ناراحتی آن دوران روبرو میشود. صادق هدایت در بسیاری از داستانهایش از این مکانیسم استفاده کرده است و «تاریکخانه» که عملاً شخصیت اول داستان برای خود خانه ای دالان مانند ساخته است و اتاقی که شبیه زهدان مادر است و به رنگ قرمز و خود دائم شیر مینوشد و صبح هنگام که جسد او را پیدا میکنند مانند جنینی بود که پاهایش در شکم جمع شده بود. در بوف کور هم، شخصیت داستان میخواهد به عقب برگردد و فضای بسیار مطلوب گذشته را دوباره مزه مزه کند ولی برخلاف داستان «تاریکخانه» در هیچ زمانی فضای مثبت نمیآید.

۲۱-جابجایی ۲

گاهی فشارها و اضطرابها ناشی از ناکامی، به جای این که موضوع اصلی را هدف قرار دهد به چیزهای دیگری منتقل میشود. مثلاً به هنگام جنگ دو خروس، اگر یکی از آن ها را بگیرند و به محل دورتری ببرند، دیگری با غرور تمام به اشیا دور و بر خود نوک خواهد

زد. زنی که همسرش ناراحت هست ، کودک خود را به باد کتک میگیرد . مسافری که از راننده عصبانی است ، صندلیهای اتوبوس را تیغ میکشد.

«این مجلس در عین حال به نظرم دور و نزدیک میامد .درست یادم نیست -حالا قضیه ای به خاطر آمد -گفتم :باید یادبودهای خودم را بنویسم، ولی این پیش آمد خیلی بعد اتفاق افتاده و ربطی به موضوع ندارد و در اثر همین اتفاق از نقاشی بکلی دست کشیدم» (بوف کور ، صادق هدایت، ص ۵)

« من به فکر رسید که برای پذیرایی او چیزی تهیه بکنم .چراغ را روشن کردم، رفتم در پستوی تاریک اطاقم، هرگوشه را واری کردم تا شاید بتوانم چیزی باب دندان او پیدا کنم -اگر چه میدانستم که در خانه چیزی به هم نمیرسد، ناگهان نگاهم به بالای رف افتاد گویا به من الهام شد، بالای رف بود. هیچ وقت من به این صرافت نیفتاده بودم؛ اصلا به کلی یادم رفته بود که چنین چیزی در خانه هست. برای این که دستم به رف برسد چهارپایه ای را که آن جا بود زیر پایم گذاشتم؛ ولی همین که آمدم بغلی را بردارم ناگهان از سوراخ هواخور رف چشمم به بیرون افتاد؛ دیدم در صحرای پشت اطاقم پیرمردی قوز کرده، زیر درخت سروی نشسته بود و یک دختر جوان -نه، یک فرشته آسمانی -جلو او ایستاده خم شده بود و با دست راستش گل نیلوفر کبودی به او تعارف می کرد در حالی که پیرمرد ناخن انگشت سیبانه دست چپش را می جوید.»(همان : ص ۶)

شخصیت بیمارگونه داستان یک بار برای گریز از واقعیت، دیوار را پنجره ای میبیند که به منظره ای غیر قابل توصیف است و روز دیگر به دنبال پنجره و روزنه ای به بیرون ، دیواری سخت و استوار مییابد .

« ولی همین که پرده جلو پستور را پس زدم و نگاه کردم، دیوار سیاه تاریک، مانند همان تاریکی که سرتاسر زندگی مرا فراگرفته جلو من بود اصلا هیچ منفذ و روزنه ای به خارج دیده نمیشد .روزنه چهارگوشه دیوار به کلی مسدود و از جنس آن شده بود. مثل این که از ابتدا وجود نداشته است. چهارپایه را پیش کشیدم؛ ولی هرچه دیوانه وار روی بدنه دیوار مشت میزدم و گوش میدادم یا جلوی چراغ نگاه میکردم کمترین نشانه ای از روزنه دیوار دیده نمیشد، و به دیوار کلفت و قطور ضربه های من کارگر نبود .یک پارچه سرب شده بود.» (همان:ص ۹)

فکر این که اگر میتوانست زیر آن درخت سرو بنشیند، حتما در زندگی او آرامشی تولید خواهد شد ، یک جایجایی در افکار او را نشان میدهد که برای فرار از دغدغه های زندگی به دنبال رویای خود میگردد.

« هر روز تنگ غروب عادت کرده بودم که به گردش بروم. نمیدانم چرا میخواستم و اصرار داشتم که جوی آب، درخت سرو و بتۀ گل نیلوفر را پیدا بکنم؟ همان طوری که به تریاک عادت کرده بودم، همان طور به این گردش عادت داشتم، مثل این که نیرویی مرا به اینکار وادار میکرد. در تمام راه همش به فکر او بودم. به یاد اولین دیداری که از او کرده بودم. میخواستم محلی که روز سیزده بدر او را آنجا دیده بودم پیدا کنم. اگر آن جا را پیدا میکردم، اگر میتوانستم زیر آن درخت سرو بنشینم، حتما در زندگی من آرامشی تولید میشد. ولی افسوس به جز خاشاک و شن داغ، و استخوان دندۀ اسب، و سگی که روی خاکروبه‌ها بو میکشید، چیز دیگری نبود. » (همان: ص ۱۱)

۲۲- خواب و رویا^۸

خواب و رویا یعنی تسلسل تصاویر و پدیده‌های ذهنی که هنگام خواب پیش می‌آید. تفکرات رویایی با تحریکات حسی همراه خواب و با خاطرات و حالات عاطفی ما ارتباط دارد. «فروید» نشان داده است، «محتوای ظاهری خواب همیشه دارای معنای عمیقی است که اگر به تعبیر خواب یا به تداعی آزاد اندیشه‌ها بپردازیم میتوانیم آن را درک کنیم. در رویا، احساسات، امیال و آرزوها به صورت تصاویر بصری و سمبلیک جلوه میکنند. رویا تنها زبانی است که به ما اجازه میدهد تا افکار و احساسات غیر قابل قبول خود را به صورت مبدل بیان کنیم. » (مکانیزم‌های دفاع روانی، زیگموند فروید، ص ۱۲۵)

« چشم‌هایم که بسته شد دیدم درمیان محمدیه بودم، دار بلندی برپا کرده بودند و پیرمرد خنزرپنزی جلو اطاقم را به چوبۀ دار آویخته بودند. چند نفر داروغۀ مست پای دار شراب میخوردند. مادرزنم با صورت برافروخته، با صورتی که درموقع اوقات تلخی زخم‌حالا می بینم که رنگ لیش میپرد و چشم‌هایش گرد و وحشتزده میشود، دست مرا میکشید از میان مردم رد میکرد و به میرغضب که لباس سرخ پوشیده بود نشان میداد و میگفت: «این هم دار بزنیید.» من هراسان از خواب پریدم، مثل کوره میسوختم، تنم خیس عرق بود و حرارت سوزانی روی گونه‌هایم شعله‌ور بود. برای این که خودم را از دست این کابوس برهانم بلند شدم آب خوردم و کمی به سرورویم زدم. دوباره خوابیدم ولی خواب به چشمم نمی‌آمد.» (همان: ص ۸۰)

نویسنده با استفاده از مکانیسم دفاعی خواب و رویا، خود را در اوهام غرق میکند تا از دنیای واقعی دور بماند و با مشکلات خود به صورت حقیقی روبه‌رو نشود ولی این رویاها

هم باب طبع نیستند و او را مورد شکنجه قرار می‌دهند. گاه خواننده فکر میکند شخصیت داستان به نوعی بیماری سادیسزم هم مبتلاست چون خود خواسته به ادامه رویا دیدن می‌پردازد چه با کشیدن تریاک خود را وارد دنیای رویا میکند. صادق هدایت در داستانهای دیگر خود مانند «زنده به گور» و «سه قطره خون» نیز از مکانیسم خواب و رویا دیدن استفاده میکند. اکثر مطالب سه قطره خون در قالب خواب و رویا بیان میشود. گویا صادق هدایت از همه بیشتر در فضای داستانهای انسجام داستان وهم انگیز خود را با خواب و رویا توأم میکند.

« وقتی که تریاک میکشیدم افکارم بزرگ، لطیف، افسون آمیز و پرآن میشد، در محیط دیگری ورای دنیای معمولی سیر و سیاحت میکردم، خیالات و افکارم از قید ثقیل و سنگینی چیزهایی زمینی آزاد میشد و به سوی سپهر آرام و خاموشی پرواز میکرد، مثل این که مرا روی باله‌های بیره طلائی گذاشته بودند و در یک دنیای تهی و درخشان که به هیچ مانعی برنمیخورد گردش میکردم. به قدری این تأثیر عمیق و پرکیف بود که از مرگ هم کیفش بیشتر بود.» (همان: ص ۵۰)

گاه در عالم رویای حاصل از استفاده از تریاک، آن چه کمیود در دنیای واقعی داشت تامین میشد و میتوانست خود را فردی قدرتمند و ارزشمند بیابد و دلیل ادامه فرآیند استفاده از تریاک همین موضوع بوده است.

نتیجه

سبکهای گوناگونی برای تعارض تبیین شده است اما تا آن جا که نوع تعارض شخصیت داستان از تعارض درون فردی نشأت میگیرد، از مکانیسمهای دفاعی که در داخل داستان دیده میشود، استفاده شده است. در واقع شخصیت داستان یا خود واقعی صادق هدایت از مشکلات روانی رنج میبرده است و با استفاده از نوع بیان و مکانیسمهای دفاعی این درد را با خواننده داستان تقسیم میکند. از مجموع آن چه در بررسی و انطباق مولفه های سطوح تعارض با داستان «بوف کور» هدایت به دست آمد میتوان نتیجه گرفت؛ صادق هدایت علاوه بر آن که نویسنده ای زبردست میباشد، بر مولفه های تعارض و مکانیسمهای دفاعی روانشناختی کاملاً اشراف داشته است و در این داستان با استفاده از شکل دادن به تعارض درون فردی شخصیت داستان، هر چه بیشتر داستان را به سمت و سوی تاریکی و رکود ذهنی خواننده میبرد و به نوعی در خواننده اثر، نوعی دلزدگی از دنیا و زندگی را ایجاد میکند.

طبق بررسی‌های انجام یافته در داستان «بوف کور» می‌توان نتایج زیر را استنباط کرد:

تعارض موجود در داستان «بوف کور» از نوع تعارض «غیرکارکردی درون فردی» است که در نهایت باعث ایجاد تفکر دگرگشی و چشم‌پوشی از لذات زندگی در شخصیت داستان می‌شود. داستان با شخصیتی آغاز و به پایان میرسد که با درون خود درگیری دارد و به طور دائم در رویا به سر میبرد. هدایت که بیگانه‌ای در درون خود می‌باشد، به درون و رویا‌های دور و دراز مهاجرت می‌کند و جستجوی خود به عنوان یک هنرمند را مهمترین مضمون داستانش می‌سازد و موفق می‌شود دریچه‌ای به هویت جمعی ایرانی بگشاید. هدایت در تعارض درون فردی خود در باره جایگاه خود در جهان اطرافش میاندیشد. دوگانگی بین مرگ و زندگی و تاریکی و روشنایی و حالت برزخی بین واقعیت و رویا را راهی برای فردیت یافتن انسان مورد شناخت قرار می‌دهد. او در داستان «بوف کور» با ساختن یک شخصیت مطرود، درون مایه مورد نظر خود را می‌پروراند. فرد مطرود داستان «بوف کور» در این داستان، حادثه‌ای رویایی و خیال‌مانند حالت پایدار روحی قهرمان داستان را بر هم می‌زند و او را در وضعیت روحی ناپایداری قرار می‌دهد. او در حالی که دائم مست و خمارآلود است، با کشمکش درونی و نمود تضادهای درونی که به در نوشتار خود نشان می‌دهد، کاملاً تعارض درون فردی خود را به رشته تحریر در می‌آورد.

۲- عمده شکل بروز این تعارضات ناشی از عوامل متعددی چون فرافکنی- دلیل تراشی- بازگشت- جابجایی- خواب و رویا و بیماری‌های روحی و روانی شخصیت داستان می‌باشد. او مشکلات خود را به گردن یک فرد سوم یا نیرویی دیگر می‌اندازد تا خود را از قضاوت درون خود و خواننده رهایی دهد. آنجا که سرنوشت را دلیل اصلی این اتفاقات میداند و خود را در مقابل سرنوشت بی اثر نشان می‌دهد که ناچار تن به سرنوشت محتوم خود داده است. در قسمتی از نوشته‌هایش به عقب برمیگردد تا ریشه این همه ناامیدی را جستجو کند، یاد روزهایی که به نقاشی کشیدن علاقه داشت و دلیل این همه را پیش نگرفتن راه خواسته‌های درونی در زمان کودکی خود داشت یا چشم‌پوشی را که می‌بست و به یاد داستان گویی دایه‌اش می‌افتاد و او با آب و تاب قصه خانواده و دخترش را تعریف میکرد و او گوش فرا میداد. ای کاش در همان زمان زندگی می‌ایستاد و او لذت همان دوران را دوباره و دوباره می‌چشید و هر لحظه خواب و خیال باقی تمام وجودش را فرا می‌گرفت و عرق بر پیشانی‌اش سرد میشد او هام و تخیل از تاریکی شب و هیكله‌های نخراشیده و ترسناک که هر دم از جلوی‌ش رژه می‌رفتند و حالت‌های دیوانه‌وار که به رویش هجوم می‌آوردند. همه این دلایل و نمودها اشکال و مکانیسم‌های روانی او هستند که از تضاد درونی او سخن می‌گویند.

۳- فرد دارای دو هدف یا بیشتر از آن می‌باشد. شخصیت داستان « بوف کور » دارای دو هدف می‌باشد هم از دنیا می‌خواهد ببرد و هم می‌خواهد دیگران در احوال او ناراحت باشند یعنی به دنیا و افراد هم اهمیت می‌دهد. هدف شخصیت داستان هم مردن است و هم نمردن. در این داستان ما به دو هدف یا بیشتر متوجه خواهیم بود که باعث ایجاد تعارض در شخص می‌شود. یعنی مردن یا نمردن و سبک و سنگین آن از ابتدای داستان تا انتهای آن .

منابع و ماخذ

- مدیریت رفتار سازمانی، کینیکی و کریتنر(۱۳۹۳)، چاپ اول، نشر پیام پویا، تهران.
- مجله ارغنون، (ویژه نامه نقد مدرن) شماره ۱۴، بهار ۱۳۸۲
- مبانی سازمان و مدیریت، مقیمی(۱۳۷۷)، چاپ اول، نشر نگاه دانش، تهران .
- بوف کور، هدایت صادق (۱۳۴۲)، ، چاپ دهم، انتشارات پرستو، تهران .
- شاه رکنی، سید حبیب الله(۱۳۸۰)، راهکارهای رویارویی با تعارض، نشریه توسعه مدیریت.
- مکانیزم های دفاع روانی، فروید زیگموند(۱۳۹۵)، چاپ چهارم، نشر رشد، تهران .
- مبانی روانکاوی فروید، کرامت موللی، لکان(۱۳۸۳)، نشر نی.
- مبانی سازمان و مدیریت، امامی علی حسین، چاپ دوم، نشر آیلار، تهران .

